

نشریه علمی - پژوهشی
پژوهشنامه ادبیات تعلیمی
سال چهارم، شماره پانزدهم، پاییز ۱۳۹۱، ص ۲۴ - ۱

جنبه‌های تعلیمی مثنوی حدیقه سنایی

دکتر اسحاق طغیانی* - مریم حیدری**

چکیده:

عرفان همواره در رونق و شکوفایی ادبیات تعلیمی نقشی اساسی داشته است. فرهنگ کناره‌گیری از دنیا، توجه به ناپایداری و گذرا بودن دنیا و شادی و غم‌های آن، دوری از رذائل اخلاقی و پرداختن به فضائل از جمله مسائل مشترک عرفان و ادبیات تعلیمی است. مثنوی حدیقه الحقیقه نخستین منظومه عرفانی است که با هدف تعلیم مباحث عرفانی، دینی و اخلاقی سروده شده است و سنایی اولین شاعری است که از حکایت و تمثیل برای تعلیم مسائل اخلاقی و عرفانی کمک گرفته و در این زمینه سرمشق شاعران بعد از خود قرار می‌گیرد. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
این مقاله بر آن است که جنبه‌های مختلف مفاهیم تعلیمی و اخلاقی را در حدیقه سنایی بررسی کند و نقش برجسته حکایت‌ها و تمثیل‌های این منظومه را در بیان این مفاهیم نشان دهد.

* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان etoghyani@yahoo.com
** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان maheidari33@gmail.com

تاریخ پذیرش ۹۱/۳/۳۱

تاریخ وصول ۹۰/۱۲/۲۲

واژه‌های کلیدی:

حدیقة الحقیقه، سنایی غزنوی، ادبیات تعلیمی، مفاهیم اخلاقی، حکایت، تمثیل.

مقدمه:

نخستین منظومه عرفانی - تعلیمی فارسی مثنوی حدیقة الحقیقه سنایی غزنوی است، که با هدف تعلیم مباحث عرفانی دینی و اخلاقی سروده شده است. مباحث تعلیمی حدیقه گاه به شیوه مستقیم و گاه در خلال حکایت‌ها و تمثیل‌های گوناگون آمده است و در واقع یکی از وجوه اهمیت این منظومه اشتمال آن بر قصه‌های دینی و اخلاقی و پایه‌گذاری این نوع داستان‌ها در متون عرفانی است.

از نظر سنایی حکایت و تمثیل تنها ابزاری برای تبیین و تعلیم مسائل اخلاقی و عرفانی است؛ به همین جهت توجهی به دقایق داستان‌پردازی و جلب رضایت مخاطب ندارد. (فرخ نیا، ۱۳۸۹: ۴۰)

با مروری گذرا بر قصه‌ها و حکایت‌های سنایی می‌توان دریافت که این منظومه به لحاظ کیفیت نقل و روایت و برخوردار بودن از عناصر داستانی، از آثار عطار و مولوی ابتدایی‌تر است و البته تعداد حکایات نیز در این منظومه بسیار کمتر از مثنوی معنوی و منطق الطیر است.

دلایل کم‌توجهی سنایی به شیوه داستان‌پردازی و نقل روایت را می‌توان در چند مورد بیان کرد: یکی از این دلایل توجه کمتر شاعر به مخاطبان عام است که این امر خود معلول تعلق خاطر سنایی به دربار غزنوی است. علت دیگر حضور نداشتن مخاطب هنگام سرودن حدیقه (در مقایسه با مثنوی) است. عامل سوم اینکه ذهن سنایی حکمت‌آمیزتر از ذهن مولوی و عطار است و چهارم اینکه در حدیقه معنی‌اندیشی و معنی‌گرایی بر خیال‌پردازی و داستان‌پردازی غلبه دارد. (فتوحی، ۱۳۸۵: ۶۲)

اما به هر حال سنایی خود نیز در حدیقه تعلیم را حتی آنجا که کلام به ظاهر هزل و شوخی است، هدف اصلی سرودن حدیقه می‌داند:

هزل من هزل نیست تعلیم است بیت من بیت نیست اقلیم است
(سنایی، ۱۳۷۷: ۷۱۸)

مهمترین جنبه تعلیمی حدیقه توجه به اصول و مبانی عرفان و تصوف و تعلیم آنها با آوردن حکایت‌های عرفانی است، زیرا سنایی شاعری صوفی مشرب است و در تعلیمات اخلاقی، به عرفان و تصوف بیشتر توجه می‌کند.

آنجا که مخاطبان سنایی خواص و علمای دینی هستند سخنانش جنبه فلسفی، کلامی و فقهی پیدا می‌کند و آنجا که خواسته نکات اخلاقی و تعلیمی را برای مخاطب عام خود بیان کند، سخنش ساده و عاری از هرگونه اصطلاح کلامی و عرفانی و علمی بوده است.

همان‌گونه که می‌دانیم عرفان و اخلاق با یکدیگر ارتباط بسیار نزدیکی دارند و توجه به ارزش‌های اخلاقی برای رسیدن به معرفت حقیقی لازم است؛ حدیقه سنایی نیز به عنوان اولین منظومه عرفانی فارسی با هدف تعلیم مباحث عرفانی، دینی و اخلاقی سروده شده است. این مباحث گاه در قالب داستان و حکایت مطرح و گاه صریح و به صورت مستقیم بیان می‌شود. یکی از وجوه اهمیت این منظومه نیز اشمال آن بر قصه‌های دینی و اخلاقی و پایه‌گذاری این نوع از داستان‌ها در متون عرفانی است.
(فرخ‌نیا، ۱۳۸۹: ۴۲)

در حدیقه تعلیمات اخلاقی متصوفه و اصول اخلاقی کهن فرهنگ و تمدن ایران در کنار تعلیمات اخلاقی، حکمی - فلسفی قرار می‌گیرد؛ همین امر موجب می‌شود تعلیمات اخلاقی در حدیقه به سه دسته جداگانه تقسیم شود: اخلاق صوفیانه، اخلاق فلسفی و اخلاق عمومی (مشرف، ۱۳۸۹: ۲۳۴).

در مقاله حاضر جنبه‌های مختلف مفاهیم اخلاقی و تعلیمی را در حدیقه سنایی به

طور جداگانه بررسی و هدف سنایی از پرداختن به این مفاهیم روشن می‌شود، همچنین حکایت‌های حدیقه و بعد اخلاقی و تعلیمی آن و تأثیری که آوردن این نوع حکایات در آثار تعلیمی بعد از سنایی داشته مطرح می‌شود.

حدیقه الحقیقه و اصول اخلاقی صوفیه

اندیشه‌های صوفیانه که از حدود قرن دوم و سوم شروع به رشد و بالندگی نمود در زمان سنایی پیشرفت قابل ملاحظه‌ای نمود تا آنجا که برای اولین بار سنایی این اندیشه‌ها را وارد حوزه ادبیات منظوم فارسی نمود. علاوه بر این پیش از آن، نویسندگان صوفی نیز اصول اخلاقی متصوفه را که در طی قرن‌های گذشته شکل یافته بود، از قرن چهارم به بعد به تدریج جمع‌آوری کرده و به شکل رساله‌هایی نوشته‌اند، از جمله کتاب «جوامع آداب الصوفیه» از عبد الرحمن سلمی است که از مشهورترین این رساله‌هاست. در این آثار رفتار صوفیان که به آداب تعبیر می‌شود، معرفی شده است. صوفی باید علاوه بر ادب ظاهر به ادب باطن نیز توجه نماید. کسب ادب ظاهر که حاصل رعایت اصول ظاهری شریعت و پایبندی به حدود آن است، آسان‌تر از کسب ادب باطن است، زیرا صوفی در این مرحله باید به مبارزه با نفس که بزرگ‌ترین دشمن انسان است، برخیزد و رذائل اخلاقی را از خود دور کند تا بتواند به فضائل آراسته شود. در واقع مبارزه با نفس در همه آثار اخلاقی و تعلیمی مورد توجه قرار گرفته است. مولانا با تعالیم اخلاقی خود به سالکان می‌آموزد که آزادگی و رهایی از هوای نفس از مهم‌ترین نکته‌های عرفانی و اخلاقی است. (بارانی، ۱۳۹۱: ۶۳) سنایی نیز در حدیقه به این اصول توجه داشته و از آن استفاده کرده است. علاوه بر این دیگر اصول تعلیمی و اخلاقی تدوین شده در دوره‌های قبل نیز در این کتاب گرد آمده است که بر جنبه تعلیمی آن می‌افزاید. (مشرف، ۱۳۸۹: ۲۳۲ و ۲۳۳)

کناره‌گیری از دنیا

دوری گزیدن از دنیا و دل نبستن به آن در حدیقه به شکل‌های مختلف مطرح می‌شود که مهم‌ترین موضوعات آن به یاد مرگ بودن است که باعث می‌شود زاهد به دنیا و آنچه در آن است دلبستگی نداشته باشد، این تفکر در دوران زهد اسلامی یعنی قرن دوم و سوم بسیار مورد توجه قرار می‌گیرد؛ به گفته «غزالی اصل دنیا سه چیز است: خوراک، پوشاک و مسکن. این سخن یادآور کلام سرّی سقطی است که گفت: کل دنیا زاید است، مگر پنج چیز: نان به قدری که سیر کند، آب اندک و جامه به قدر پوشاندن بدن و خانه به قدر سقفی بالای سر و علمی که به کار او می‌آید.» (مشرف، ۱۳۸۹: ۲۳۵)

علاوه بر این در حدیقه سنایی به کم خوردن و ساده پوشیدن نیز سفارش شده و نکوهش دنیا و دلبستگی به آن از مضامین اصلی موجود در حدیقه است.

یادآوری مرگ

سنایی در جای جای حدیقه، مستقیم و غیرمستقیم انسان را به یاد مرگ و بی‌وفایی دنیا می‌اندازد و از او می‌خواهد از مرگ گذشتگان عبرت بیاموزد و دل در دنیای غدار نبندد آنجا که می‌گوید:

ای سپرده بدو دل و هُش را چه کشی سوی خود پدرکش را
پدرت را بکشت دنیا زار زان پدر آزار دارد او آزار
کشته فرزند و مادر و پدرت تو بدو خوش نشسته کو جگرت
(سنایی، ۱۳۷۷: ۳۶۱)

دنیا در برابر چشمان تو، عزیزترین کسان تو که پدر و مادر تو هستند و حتی فرزند دلبندت را گرفته و تو شاهد مرگ آنها بوده‌ای اما هنوز دل به دنیا خوش کرده‌ای و گمان می‌بری در آن جاودان خواهی ماند.

وندردین مغمکده چو ابله و مست پای بازی گرفته‌ای بر دست

(سنایی، ۱۳۷۷: ۳۶۲)

تو به بازی و خوشی‌های دنیا مشغول شده و مرگ را تنها سهم دوستان و همسایگان می‌دانی! کاش به جای اینکه در مجالس وعظ حاضر می‌شدی و به دنبال کلامی حکمت‌آمیز از بزرگان بودی، از مرگ اطرافیانت پند می‌گرفتی و خود را برای رفتن آماده می‌کردی و توشه‌ای برای سفر آخرت فراهم می‌نمودی:

مجلس وعظ رفتنت هوس است مرگ همسایه واعظ تو بس است
تو به پیری ز مرگ نندیشی ملک الموت را مگر خویشی؟
سوی مرگ است خلق را آهنگ دم زدن گام و روز و شب فرسنگ

(همان: ۴۲۰)

با آنکه پیر شده‌ای و عمرت رو به آخر رسیده اما هنوز به فکر مرگ نیستی، گویی گمان می‌بری خویشاوند عزرائیل هستی که تاکنون به سراغت نیامده و جانت را نگرفته، کاش می‌دانستی با هر نفسی که می‌کشی و هر روز و شبی که از عمرت می‌گذرد به مرگ نزدیک‌تر می‌شوی و روزی نیز نوبت به تو خواهد رسید. اگر باور نداری خوب به من گوش کن تا سرگذشت آنانی که اجل به سراغشان آمده و طعم مرگ را چشیده‌اند برایت بازگو کنم:

چه کنی سرگذشت طراری سرگذشت اجل شنو باری
تا بگویند که شیث و آدم را چون بریدم ز جسمشان دم را
تا بگویند ز کشتن هاییل که ستم کرد بر تنش قایل

(همان: ۴۲۱)

و یک به یک سرگذشت مرگ پیامبران را از آدم، نوح، هود، صالح، ابراهیم، اسماعیل، موسی، هارون، داوود، لوط، خضر و... بیان می‌کند تا آنجا که می‌گوید:

تا بگویند ز سید سادات که ز ما بر روان او صلوات

احمد مرسل آنکه فضل احد کرده بر جمله انبیاش اوحد
(سنایی، ۱۳۷۷: ۴۲۲)

آری اجل حتی به سراغ سید کائنات محمد مصطفی (ص) نیز رفته و او نیز از آسیب اجل در امان نبوده، پس تو گمان مبر کسی هستی و می‌توانی جان سالم از دست او به در بری. همچنان ادامه می‌دهد و سرگذشت خلفای چهارگانه، شهادت امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و حتی سرگذشت مرگ پادشاهان بزرگان فارس را بیان می‌کند اما...

تو ز روی هوی و پر هوسی وز پی فعل ناکسی و خسی
آنچنان با غرور گشتی جفت پیش تو مرگ خود که یارد گفت
(همان: ۴۲۴)

نکوهش دنیا

هست بی‌قدر دنیی غدار مر سگان راست این‌چنین مردار
(همان: ۳۶۲)

پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «الدُّنْيَا جِيفَةٌ وَ طَلَابُهَا كِلَابٌ» دنیا به اندازه گوشت مرداری که سگان بر سر آن دعوا می‌کنند بی‌ارزش است؛ اما ظاهر دنیا به اندازه‌ای فریبنده است که انسان‌ها با حرص و طمع به آن چسبیده‌اند و حاضر به ترک لذت‌ها و شیرینی‌های ظاهری آن نیستند، غافل از آنکه دنیا هرچند ممکن است چند روزی به کسی روی آورد و او را بهره‌مند سازد، اما مهر و دوستی دنیا نیز چند روزی بیش نیست و بالاخره روزی با کینه آنچه را به انسان داده باز پس خواهد گرفت:

نیست مهر زمانه بی‌کینه سیر دارد میان لوزینه
(همان، ۳۶۴)

دنیا همچون عروسی ظاهر خود را برای کسانی که از خرد روی گردانده‌اند می‌آراید تا آنها را بفریبد و از مسیر دین و خرد دور سازد و تنها انسان خردمند است که به بی‌وفایی دنیا و زشتی باطن آن آگاهی دارد و فریب دنیا را نمی‌خورد و دل در آن

نمی‌بندد؛ اما انسان‌های نادان شیفته ظاهر دنیا می‌شوند و دنیا و آخرت خود را بر باد می‌دهند و در قیامت شرمگین و خجالت‌زده از خاک برمی‌خیزند:

چو عروسی است ظاهر دنیا لیک باطن چو زال بی‌معنا
سرنگون خیزد از سرای معاد هرکه روی از خرد نهد به جماد
(سنایی، ۱۳۷۷: ۳۶۹)

سنایی در حدیقه تمثیل زیبایی برای انسان‌های غافل از یاد مرگ و دل به دنیا سپرده می‌آورد و در آن انسان فریفته دنیا را همچون یخ‌فروشی در تابستان می‌داند که تمام سرمایه‌اش یخی است که خریده و دل در آن بسته و امیدوار است از فروش آن سود کلانی به دست آورد اما غافل از آنکه آفتاب تابستان کار یخ‌ها را خواهد ساخت و پیش از آنکه کسی یخ‌ها را بخرد، یخ‌ها آب خواهد شد:

مثلت هست در سرای غرور مثل یخ‌فروش نیشابور
در تموز آن یخک نهاده به پیش کس خریدار نی و او درویش
هرچه زر داشت او به یخ درباخت آفتاب تموز یخ بگداخت
یخ‌گدازان شده ز گرمی و مرد با دلی دردناک و بادم سرد
زانکه عمر گذشته باقی داشت آفتاب تموزی‌اش نگذاشت
این همی گفت و اشک می‌بارید که بسی مان نماند و کس نخريد...
برگ دنیا خرد نپسندد مرگ بر برگ این جهان خندد
(همان: ۴۱۹)

پس شایسته است که انسان دل از دنیا و محبت دنیا ببرد و فراغت و خوشی زودگذر دنیا را به سعادت جاوید عقبی نفروشد و عقل و خرد را به کار گیرد و از آز و فخر و کبر و محتالی در امان باشد:

دل ز دنیا و مهر او بگسل زانکه بر جان سم است و در دل سل
دنیی ارچه فراغت حالی است آفتش فخر و کبر و محتالی است

خردت خسرو گزیده کند باز آزت گدای دیده کند
مده از بهر لاف احمق‌وار رخصت دین به رخصت دینار
(سنایی، ۱۳۷۷: ۴۴۱)

کم خوردن و ساده پوشیدن

سنایی همواره در حدیقه شکم‌بارگی را مورد مذمت قرار می‌دهد و آن را مایهٔ تیرگی درون، بی‌خردی و قوت گرفتن خشم و شهوت در انسان می‌داند. انسان شکم‌پرست بسیار پست‌تر و بی‌ارزش‌تر از انسان بت‌پرست است چرا که ممکن است بت‌پرست به خاطر اعتقادی هرچند باطل که دارد از بدی‌ها دور شود، اما شکم‌پرست به واسطهٔ آنکه از خرد بی‌بهره است به بدی‌ها دست می‌یازد و از علم و حکمت که مایهٔ کمال انسانی است دور می‌شود:

سبب خشم و شهوت از لقمه است آفت ذهن و فطنت از لقمه است
بندهٔ بطن و لذت و شهوات بدتر از بنده عززی و منات
کاین ز خوف از بدی نسازد ساز و آن ز شهوت به بد گراید باز
(همان: ۳۷۸)

حضرت آدم نیز اولین بار از طریق شکم فریب خورد و از جنت رانده شد، پس بدان که شکم‌بارگی نه تنها تو را از بهشت دور می‌کند، باعث خواهد شد که فردای قیامت جایگاه تو دوزخ باشد. کم‌خوردن، ذهن و خرد انسان را تقویت و انسان را فرشته‌صفت می‌کند:

اولین بنده در ره آدم بود نای گلو و طبل شکم
بهر کم خوردن است و بی‌آبی ذهن هندو و نطق اعرابی
چون خوری بیش پیل باشی تو کم خوری جبرئیل باشی تو
(سنایی، ۱۳۷۷: ۳۹۰)

سنایی در جایی از حدیقه اصطلاح «گلوبنده» را برای انسان‌های پرخور و شکم‌پرست به کار می‌برد که اصطلاح جالبی است:

روی بسیارخوار بی‌نور است کز گلوبنده خواجگی دور است
(همان: ۳۹۱)

جامه زیبا و گرانبها نیز نشانه خردمندی و انسانیت نیست، جامه تنها برای پوشاندن بدن است و تنها زنان هستند که به جامه‌های زیبا و فاخر خود می‌نازند و گرنه همان‌گونه که گنج در ویرانه‌ها یافت می‌شود، مرد واقعی را نیز باید در لباس‌های کهنه و ساده پیدا کرد. انسانی که در سر خود خرد و دانایی دارد برایش چندان مهم نیست که کلاه و تاج ارزشمندی بر سر داشته باشد، چراکه جایگاه عقل درون سر است نه روی سر:

مر زنان راست جامه اندرخور حیدر و مرد و جوشن اندر بر
مرد را در لباس خلقان جوی گنج در کنج‌های ویران جوی
چه شد ار بر سر تو افسر نیست خرد اندر سر است بر سر نیست
(همان: ۳۶۲)

توجه به درون و رفتار باطنی

سنایی مانند دیگر صوفیان، اخلاق نیکو را در رفتار ظاهری و باطنی هر دو دنبال می‌کند و بیشتر بر اخلاق باطن تکیه می‌کند زیرا اصلاح درون بسیار دشوارتر از اصلاح ظاهر است و هدف نهایی انسان رسیدن به معرفت الهی است اما هرکس مطابق استعداد خود می‌تواند به درجه‌ای از معرفت دست یابد.

سنایی آموزش خویش را ابتدا از خواص آغاز می‌کند و در ابتدای مبحث تعلیمی حدیقه، مراتب عالی روح را در نظر می‌گیرد که با توکل فنا و رضا همراه است:

پی منه با نفاق بر درگاه به توکل روند مردان راه
(سنایی، ۱۳۷۷: ۱۱۷)

عارفان راستین جز رضا در برابر خداوند، راه دیگری نمی‌شناسند، از این رو احوال آنها همواره با شکر و تسلیم همراه است تنها چیزی که مایه آرامش و راحتی عارف است، رسیدن به رضای حق است و این مرتبه تنها با تسلیم محض بودن در برابر اوامر

حق و انجام فرمان‌های الهی به دست می‌آید.

بی رضای حق آنچه راحت توست
در رضای خدای خویش بکوش
آن نه راحت که آن جراحت توست
هر کجا ذکر او بود تو که ای
به نه چیزش چو بندگان مفروش
جمله تسلیم کن بدو تو چه‌ای
(همان: ۱۶۳)

عارفان به ظواهر رنگ‌ها و صورت‌ها توجهی ندارند و تنها یکی می‌بینند اما این یگانگی و توحید هیچ‌گاه به لفظ در نمی‌آید، به همین دلیل عارفان همواره ساکت و خاموشند و از خودنمایی و ادعا پرهیز می‌کنند:

احد است و شمار از او معزول
صمد است و نیاز از او مخذول
نه فراوان نه اندکی باشد
یکی اندر یکی یکی باشد
عارفان چون دم از قدیم زنند
ها و هورا میان دو نیم زنند
(همان: ۶۵)

عارفان پیش از رسیدن به مرتبه مشاهده، به مجاهده و ذکر دائم مشغولند اما آن‌گاه که به مرتبه شهود و حضور حق نائل آمدند، ذکر معنای خود را از دست می‌دهد. در واقع عارف از مرتبه دین تقلیدی گذشته و نفس و دنیا را پشت پا زده و به عقل معاش تکیه ندارد و با قطع از ماسوی‌الله به مرتبه تجرید رسیده است:

چون تو از بود خویش گشتی نیست
کمر جهد بند و در ره ایست
چون کمر بسته ایستادی تو
تاج بر فرق دل نهادی تو
(سنایی، ۱۳۷۷: ۷۹)

ذکر جز در ره مجاهده نیست
رهبرت اول ارچه یاد بود
ذکر در مجلس مشاهده نیست
رسد آنجا که یاد باد بود
(همان: ۹۵)

آن کسانی که مرد این راهند
از غم جان و دل نه آگاهند

چون گذشتی ز عالم تک و پوی
هر که خواهد ولایت تجرید
از درونش نماید آسایش
وز برونش نباشد آرایش
چشمه زندگانی آنجا جوی
وانکه جوید هدایت توحید
(همان: ۱۱۱)

معرفت و علم‌آموزی

صوفیه علاوه بر تکالیف ظاهری شریعت و علوم ظاهری به علوم باطنی نیز توجه خاصی نشان داده‌اند و در پس ظواهر آداب و عبادات، سری باطنی را جستجو می‌کردند. علم باطن و ادب باطن با هم ارتباطی دوسویه دارند؛ هرچه علم و معرفت بیشتر باشد، کشف اسرار الهی نیز بیشتر میسر می‌گردد.

سنایی عالم‌نمایان دین‌فروش و درویشان دروغین را مسخره می‌کند و می‌گوید: آنها نه تنها خود گمراهند بلکه مردم را نیز گمراه می‌کنند و تنها برای کسب جاه و مال، ظاهر خویش را همچون عالمان و نصیحت‌گویان می‌آرایند. (همان: ۲۳۴)

مسأله معرفت، ایات زیادی از حدیقه را به خود اختصاص داده است و این امر نشان دهنده آن است که سنایی جامعه را از ناحیه مدعیان دروغین و ریاکار در خطر می‌دیده است:

علم، سوی در الهه برد
مرد را علم، ره دهد به نعیم
نه سوی مال و نفس و جاه برد
مرد را جهل در برد به جحیم
حجت ایزد است در گردن
خواندن علم و کار ناکردن
عالمان خود کمند در عالم
باز عامل میان عالم کم
(همان: ۳۱۹)

مفاهیم تعلیمی - فلسفی

خویش‌شناسی و معرفت نفس در کنار دوری از خودپرستی می‌تواند وضعیت جامعه را رو به بهبودی برد. توجه به اخلاق عمومی و تلاش برای تهذیب نفس برای دستیابی

به سعادت دنیا و آخرت هدفی است که زاهدان و صوفیان را در کنار حکیمان و فیلسوفان قرار می‌دهد، از همین رو ادبیات حکمی - فلسفی همواره الهام‌بخش شاعران اخلاق‌گرای ادبیات فارسی بوده است. این وجه اخلاقی در حدیقه سنایی نیز مشاهده می‌شود.

هرچند میان صوفیان و فیلسوفان مسائل اخلاقی مشترک زیادی وجود دارد اما هدف آنها در پرداختن به اصول اخلاقی با یکدیگر فرق دارد؛ صوفیان به دنبال سعادت اخروی هستند اما فیلسوفان نیکبختی و سعادت دنیوی را دنبال می‌کنند.

مسئله تأثیر عقول و نفوس در سلسله مراتب وجود، درجات نفس، تکامل روح از طریق شناسایی عالم جسم و... نیز از مواردی است که از ادبیات فلسفی اقتباس شده است.

سنایی عقل و نفس را پدر و مادر معنوی انسان دانسته است که کالبد جسم را برای شناخت حق تعالی به روح ارزانی کرده‌اند:

پدر و مادر جهان لطیف	نفس گویا شناس و عقل شریف
پدر و مادری که نآزارند	حکما عقل و نفس را دارند
سبب جسمت این دو جسمانی است	علت روح آن دو روحانی است
حق آن دو شریف را بگذار	حق این هر دو هم فرو مگذار

(همان: ۳۰۵)

سنایی مانند ناصرخسرو مراتب وجودی عقل کل، نفس کل و پیدایش روح حیوانی را شرح داده و تعلق صورت و حس را به روح بیان کرده است و جایگاه انسان را در نظام عالم روشن می‌کند تا بتواند از این بحث به اهداف تعلیمی خود نائل شود.

جنبه عمومی تعلیمات اخلاقی

فیلسوفان از اخلاق نیکبختی انسان را در نظر داشتند به همین دلیل عموم مردم را مخاطب خویش می‌دانستند و هدف آنها اصلاح عموم افراد جامعه بوده است و این تعلیمات عمومی بیش از همه بر شناخت رذائل و فضائل اخلاقی استوار است. آنچه سنایی در این زمینه آورده است نسبت به آموزه‌های اخلاقی صوفیانه جنبه عمومی‌تری

پیدا می‌کند و تنها اختصاص به عارفان ندارد و بیشتر ملهم از آموزه‌های حکمی و فلسفی است.

سنایی انسان را به سوی غلبه بر قوای طبیعی فرا می‌خواند تا قوه شهوت و غضب که همه قوای طبیعی فرع آن است را تحت فرمان عقل درآورد. در بین ابیات تعلیمی و اخلاقی حدیقه آنچه در نکوهش شهوت و غضب سروده شده بسامد بسیار بالایی دارد و شاعر بارها و بارها در بخش‌های گوناگون و با استفاده از حکایت‌ها و تمثیل‌های مختلف شهوت و غضب را نکوهش می‌کند و در پایان به روش فلاسفه می‌پذیرد که این دو صفت و صفاتی که زاییده آن است هرگاه تحت فرمان عقل درآیند موجب جلب خیر و دفع شر از انسان هستند:

آنکه بیرنگ زد تو را نیرنگ
در تو بنهاد حرص و شهوت و جنگ
داعی خیر و شر درون تو آند
هر دو در نیک و بد زبون تو آند
خشم و شهوت به هر کجا خرد است
سبب نفع نیک و دفع بد است
(سنایی، ۱۳۷۷: ۳۴۷)

در حدیقه بیشتر به دوری از رذائل اخلاقی سفارش می‌شود تا پرداختن به فضائل. سنایی گاه به طور مستقیم و صریح و گاه با استفاده از تشبیه و استعاره، رذائل اخلاقی را معرفی می‌کند و به نکوهش آن می‌پردازد و انسان را به دوری از صفات بهیمی دعوت می‌کند. هرچند سنایی بسیاری از رذائل اخلاقی را معرفی می‌کند ولی هفت رذیله را از این میان برجسته می‌کند: آز، کبر، بخل، خشم، حقد، حسد، شهوت و:

آز و کبر است و بخل و حقد و حسد
شهوت و خشم از درون جسد
هفت در دوزخند در پرده
عاقلان نامشان چنین کرده
مرد کز هفت این سرای بجست
کی تواند ز هفت آنجا رست
و آنکه در جانش تفت باشد تفت
هریک از هفت کرد از این هر هفت
(سنایی، ۱۳۷۷: ۳۵۲)

سنایی در پایان بخشی از حدیقه فصلی در دوستی و آداب دوستی آورده است هرچند در جاهای دیگر سنایی حتی تکیه بر پیوندهای خویشاوندی را نکوهش می‌کند، در اینجا در دوستی را می‌گشاید و فصل‌هایی در دوستی عاقلان و فضایل آن بیان می‌کند و احتراز از دوست نادان و بی‌خرد و آداب دوستی را مطرح می‌کند اما عاقبت عزلت و گوشه‌نشینی را نیز بر دوستی و معاشرت با دیگران برتری می‌دهد و تنهایی را بهتر از صحبت می‌داند:

دوست را همچو تیغ و میغ بُوند	دوستانی که بی دریغ بُوند
لیک هم کیسه کم بود یاری	یار هم کاسه هست بسیاری
تو از این یار زود دست بشوی	یار بد دشمن است رویاروی
بهتر از دوستان همه کانا	مر تو را خصم و دشمن دانا

(همان: ۳۴۸)

و تمثیل آن خورشید است که از آنجایی که به تنهایی در مسیر آسمان حرکت می‌کند قادر است سپاه شب را غارت کند و آن را از بین ببرد، ولی ماه با داشتن سپاهی از ستارگان در برابر خورشید مغلوب می‌شود، پس عزلت و گوشه نشینی ملک عالم را به زیر پای انسان در می‌آورد و او را به سعادت می‌رساند.

همچو خورشید باش تنهارو	گر نه‌ای همچو مه به نور گرو
ماه باشد که با ستاره بود	مهر پیوسته یک‌سواره بود
همچو خورشید شب کند غارت	هر که تنهاروی کند عادت
مرد تنها نشان تنهایی است	ملک عالم به زیر تنهایی است

(همان: ۳۵۲)

جنبه تعلیمی حکایت‌های حدیقه

تأثیرگذاری داستان و جذابیت آن باعث شده در حوزه تعلیم و ادبیات تعلیمی اشکال و انواع مختلف داستان‌گویی رواج یابد و اغلب حکایت‌پردازی، عامل مؤثری برای تحکیم

استدلال و تثبیت سخن گوینده به شمار آید.

در تعلیم عرفانی نیز آنجا که بیشتر جنبه همگانی تعالیم تصوف و عرفان در نظر بوده است، نقل و روایات تمثیل و استفاده از روایت داستانی بیشتر مورد توجه واقع شده است. (پورنامداریان، ۱۳۷۴: ۱۱۱)

در تعلیم سنایی نقل انواع داستان و حکایت و بازگویی روایت‌های تاریخی یا مناظره‌ها و گفتگوی بزرگان دین و اخلاق و تصوف، مورد توجه خاص بوده است. تقدم سنایی بر دیگر شاعران عرصه ادبیات تعلیمی باعث شده است آثار او در این زمینه سرمشق بسیاری از شاعران باشد و حتی برخی سنایی را موجد تمثیل بدانند، از جمله شبلی نعمانی گوید: «یک جزء مهم شعر و شاعری تشبیه و تمثیل است. در ثبوت یک مسأله اخلاقی، شاعر ناگزیر به ذکر شواهد و امثال بوده... شعرای نامی مثل سعدی، صائب، کلیم و... در این صنعت دارای درجه کمال بودند ولی موجد آن حکیم سنایی است.» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۶۰) و چنانکه زرین کوب اشاره می‌کند سنایی در این زمینه حتی سرمشقی برای نظامی بوده است. (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۲۰۳)

در میان آثار سنایی عمده‌ترین اثری که شکل داستانی و نمادین دارد مثنوی سیرالعباد الی المعاد است (زرقانی، ۱۳۷۸: ۱۶) که ما قصد پرداختن به آن را نداریم بلکه در اینجا موضوع بحث ما حکایتها و تمثیل‌های حدیقه سنایی است.

استفاده از تمثیل و حکایت‌های تمثیلی در حدیقه گاه بجا و مناسب با بحث است و گاه نه، اما تأثیر ادبی او بویژه در نقل روایت‌های داستانی صرفاً به عنوان یک پیشگام مورد توجه است، چرا که همان‌گونه که پیشتر مطرح شد سنایی در زمینه داستان‌پردازی چندان جدیت به خرج نداده است و ادامه‌دهندگان راه او یعنی عطار و مولانا در این زمینه استادانه‌تر از او عمل کرده‌اند.

توجه سنایی بیشتر به معانی و افکار اخلاقی و عرفانی معطوف است تا تصاویر

خیالی و داستانی، سنایی هم در حدیقه از نظر معنی و هم در قصاید از نظر صورت و معنی تحت تأثیر ناصر خسرو است. (پورنامداریان، ۱۳۷۴: ۳۸) و علت آن غلبه اندیشه و عقلانیت بر احساس و عاطفه و غلبه معنی بر صورت در آثار این دو شاعر است.

حکایت‌های کوتاه و بلندی که در قسمت‌های مختلف حدیقه آمده است بیشتر به منظور تأیید سخن یا تأکید بر نکته‌ای اخلاقی، اجتماعی یا عرفانی آورده شده است و جنبه سرگرم‌کنندگی داستان چندان مورد توجه نیست.

سنایی در حدیقه در حد ضرورت از تمثیل و حکایت بهره گرفته است و درباره مفاهیم و موضوعات گوناگون مطرح در بخش‌های مختلف از حکایت‌های مربوط به بزرگان دین، مشایخ صوفیه، دینداران و زاهدان روزگار، پیران و مرشدان و مریدان و گاه تمثیل و حکایت‌هایی از زبان حیوانات، اشیاء و مردم عادی، نمونه‌هایی آورده است که این تمثیل‌ها از نظر داستان‌پردازی تا حدی ضعیف است، اما مقصود شاعر را به مخاطب می‌رساند. این حکایتها بسیار ساده‌اند و شخصیت‌ها و حوادث موجود در آن کم تعداد است، بنابراین معنی و پیام حکایت تنها در ارتباط با متن قابل فهم است.

تمامی حکایت‌های حدیقه صرف نظر از شیوه بیان، حکایت‌های تعلیمی هستند. این حکایت‌ها چه در قالب قصه‌های ساده عامیانه یا تمثیل یا شرح احوال بزرگان دینی، تاریخی و مشایخ تصوف، چه با لحن جدی یا به زبان طنز و هزل و هجو در برگرفته موضوعات گوناگون عرفانی دینی و اخلاقی است. در جدول زیر مضامین مختلف حکایات حدیقه آورده شده است:

ردیف	مصراع اول حکایت	شماره ص	نکته تعلیمی
۱	رادمردی حکیم پیش پسر	۷۵	کارسازی خداوند
۲	ابلهی دید اشتری به چرا	۸۳	کمال آفرینش
۳	آن شنیدی که تا خلیل چه گفت	۱۶۸	تسلیم در برابر خداوند
۴	کرد روزی عمر به رهگذری	۹۲	امید به عدل الهی

محبت و رزاقی خداوند	۱۰۷	زالکی کرد سر برون ز نهفت	۵
آشکار نکردن گناه	۱۱۵	به پسر شیخ گوزگانی گفت	۶
در ستایش علم و نکوهش جهل	۲۹۰	یافت آینه زنگی‌ای در راه	۷
در ستایش علم و نکوهش جهل	۳۱۶	آن شنیدی که ابلهی برخاست	۸
در ستایش علم و نکوهش تقلید	۳۱۷	رافضی را عوام در تف کین	۹
خاموشی در برابر پیر و مراد	۳۲۲	شبلی آنگه که کرد خود را صید	۱۰
علم و عمل	۶۶۵	بود گرمی به کار در یوزه	۱۱
ستایش عقل و خرد	۳۰۶	معن دادی خمی درم به دمی	۱۲
معنی زناشویی	۶۶۴	آن جوانی به درد می‌نالید	۱۳
حلال بودن جامه	۳۶۰	دید وقتی یکی پراکنده	۱۴
مذمت بخل	۳۶۷	گفت روزی به جعفر صادق	۱۵
همراهی راحت و رنج	۳۶۶	گفت بهلول را یکی داهی	۱۶
در مراتب انسان و حیوان	۳۸۳	پیش از آدم ز دست کوتاهی	۱۷
مذمت شهوت	۳۸۷	آن بنشینده‌ای که در راهی	۱۸
مذمت ترس	۳۸۸	از زره بود پشت حیدر فرد	۱۹
مذمت شکم‌پرستی	۵۶۵	گفت یک روز با جُحی چیزی	۲۰
دل نیستن به اسباب دنیوی	۴۱۶	داشت لقمان یکی کریجه تنگ	۲۱
نکوهش دنیا و یاد مرگ	۴۱۹	مثلت هست در سرای غرور	۲۲
مذمت خویشتن	۶۷۴	قحطی افتاد وقتی اندر ری	۲۳
در نکوهش روزگار	۴۳۸	آن چنان شد که در زمین هری	۲۴
در نکوهش روزگار	۴۴۳	شوی خود را بدید دژم	۲۵
در نکوهش روزگار	۳۶۸	به گدایی بگفتم ای نادان	۲۶
تقابل دین و دنیا	۴۱۰	خواست وقتی ز عجز دینداری	۲۷
در نکوهش روزگار	۴۵۴	داشت زالی به روستای چکاو	۲۸
غفلت اهل دنیا	۴۶۶	کودکی با حریف بی انصاف	۲۹
غفلت اهل دنیا	۴۶۹	خواجگ‌ای را به مردمی در بست	۳۰
در نکوهش جهل و کاهلی	۴۷۴	خوشدلی از پی سخن‌پاشی	۳۱
در معنی دوستان	۴۸۱	آن شنیدی که پیر با همراه	۳۲

۳۳	آن شنیدی که گفت دمسازی	۴۸۳	رازداری دوستان
۳۴	پسری داشت شیخ ناهموار	۴۹۵	ستایش صوفیان
۳۵	عاشقی را یکی فسرده بدید	۳۲۷	عشق
۳۶	احنف قیس بهر جمعی اسیر	۵۴۸	لزوم عدل پادشاه
۳۷	حاجبی برد جام نوشروان	۵۵۳	لزوم عدل پادشاه
۳۸	گفت یک روز کوفی‌ای به هشام	۵۶۵	لزوم عدل پادشاه
۳۹	بشنو تا ابوحنیفه چه گفت	۵۷۲	لزوم عدل پادشاه
۴۰	به نقیبی بگفت روزی امیر	۵۷۸	لزوم عدل پادشاه
۴۱	سال قحطی یکی به کسری گفت	۵۸۱	تدبیر پادشاه
۴۲	یافت شاهی کنیزی دلکش	۵۵۴	دوری از هوس
۴۳	آن چنان شد که بود پنهانی	۷۳۱	تنهایی و خلوت‌گزینی
۴۴	آن شنیدی که رفت نادانی	۴۵۹	تنهایی و خلوت‌گزینی
۴۵	آن شنیدی که از کم‌آزاری	۶۷۳	فنا‌ی روزگار
۴۶	کلکی بر مناره بهر شمرد	۶۵۷	نکوهش مردم روزگار
۴۷	بود در روم بلبل و زاغی	۴۱۰	فنا‌ی روزگار
۴۸	بود در شهر بلخ بقالی	۴۱۱	حساب‌رسی در روز قیامت
۴۹	آن سلیمان که در جهان قدر	۴۱۲	فنا‌ی روزگار
۵۰	شحنه‌ای در دهی شبی سرمست	۵۶۱	لزوم عدل پادشاه

با بررسی جدول می‌توانیم عناوین نکات اخلاقی حکایات را در چهار گروه جای دهیم: ۱- توجه به صفات خدا ۲- نکوهش رذائل اخلاقی ۳- ستایش فضائل و ارزش‌های اخلاقی ۴- فناپذیری و بی‌وفایی روزگار و مردم آن

در این میان مضامین گروه دوم تا چهارم در حدیقه به صورت مکرر به کار رفته است. نکوهش روزگار و فنا‌ی آن از درون‌مایه‌های محوری ادبیات تعلیمی است که در این حکایت‌ها بارها و بارها تکرار شده و روزگار و مردم آن از زوایای مختلف مورد نکوهش قرار گرفته‌اند. دوری از هواهای نفسانی جهل و دل‌نبستن به اسباب دنیوی از دیگر موضوعات مهم حکایت‌های سنایی است. لزوم عدل پادشاه بیش از موضوعات دیگر

مورد توجه شاعر بوده است که این مطلب نشانگر آن است که سنایی به اهمیت نقش دربار و زندگی مردم واقف است و به مسائل سیاسی اجتماعی جامعه خود بی‌اعتنا نیست. در بعضی موارد هرچند شاعر مضمون اخلاقی مشترکی را مطرح نموده است اما حکایت‌ها از نظر درون‌مایه با هم تفاوت دارند؛ به عنوان مثال در حکایت «یخ‌فروش نیشابور» - که پیش‌تر نیز مطرح شد- و حکایت «زاغ و بلبل» هدف شاعر یاد کرد مرگ و غافل نبودن از آن است، اما در حکایت اول که تمثیل بسیار زیبایی است به ناآگاهی انسان از ارزش زندگی و غفلت از مرگ اشاره دارد و در حکایت دوم به تساوی اقشار مختلف در برابر مرگ اشاره می‌کند:

هر دو را آشیانه در باغی	بود در روم بلبل و زاغی
می‌زد از راه عشق دستانها	بلبلک شاد در گلستان‌ها
زشت‌رویی و من نکوروم	زاغ را طعنه زد که خوش گویم
کودکی رفت و دامکی بنهاد	زاغ دلتنگ و بلبلک دل‌شاد
زاغ و بلبل به طمع دانه به دام	درفتادند هر دوان ناکام
گشتی آخر تو ساکن از غلغل	گفت زاغک به بلبل ای بلبل
به فلک بر چه شعله و چه چراغ	اندر این ره چه بلبل است و چه زاغ

(سنایی، ۱۳۷۷: ۲۹۹)

سنایی حکایت و تمثیل را تنها به عنوان ابزاری برای تبیین و تعلیم مسائل اخلاقی به کار می‌برد و به دقایق داستان‌پردازی و جلب رضایت مخاطب چندان توجهی ندارد، به همین سبب حکایت‌های حدیقه اغلب کوتاه است و در قالب یک گفتگوی کوتاه ارائه می‌شود، به گونه‌ای که گاه حذف آن خللی در معنی متن به وجود نمی‌آورد.

نتیجه‌گیری:

- هدف از تعلیم در حدیقه بیشتر تبیین و توجه به اصول و مبانی عرفان و تصوف

است، که این امر با توجه به آنکه سنایی شاعری صوفی مشرب است و وضعیت اجتماعی دوران زندگی سنایی یعنی توجه اقشار مختلف جامعه به تصوف و عرفان طبیعی به نظر می‌رسد، ولی گاه نیز هدف سنایی بیان نکات و ارزش‌های اخلاقی با زبانی ساده و به دور از تکلف برای مخاطب عام است.

- از میان مضامین تعلیمی حدیقه که برگرفته از تعلیمات اخلاقی متصوفه است نکوهش روزگار و گوشه‌گیری از دنیا بالاترین بسآمد را دارد، به طوری که در جای جای حدیقه با این مضمون روبرو هستیم.

- اخلاق و اصول تعلیمی در حدیقه گاه بازتاب توجه شاعر به عرفان و صوفیگری است و گاه برخاسته از مسائل حکمی - فلسفی است که سنایی با آن آشنایی داشته است. در کنار این مضامین توجه به اصول اخلاقی مشترک میان تمام انسان‌ها و اخلاق سیاسی نیز مورد توجه شاعر است. این امر نشان‌دهنده توجه همه‌جانبه شاعر به مسائل اخلاقی است.

- در حدیقه بیشتر تکیه بر دوری از رذائل اخلاقی است تا پرداختن به فضائل؛ سنایی گاه به طور صریح و مستقیم و گاه با استفاده از تشبیه و استعاره و تمثیل رذائل اخلاقی را معرفی می‌کند و به نکوهش آن می‌پردازد. در این میان خشم و شهوت را مادر همه رذائل می‌داند و انسان را به دوری از آن دعوت می‌کند.

- سنایی گاه مباحث تعلیمی را در خلال حکایت‌ها و تمثیل‌های گوناگون بیان می‌کند. حکایت‌پردازی سنایی صرفاً ابزاری است برای تبیین و تعلیم نکات اخلاقی، به همین سبب شاعر چندان به اصول داستان‌پردازی و ظرافت‌های داستانی توجه نمی‌کند. سنایی اولین شاعری است که از تمثیل و حکایت برای بیان نکات اخلاقی استفاده می‌کند و در این زمینه سرمشقی برای شاعران بعد از خود است.

منابع:

- ۱- بارانی، محمد، گل افشانی، رشید. (۱۳۹۱). «**مثنوی دریای فضایل تربیتی و تعلیمی**»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان، سال چهارم، شماره ۱۳، صص: ۸۶-۶۳.
- ۲- پورنامداریان، تقی. (۱۳۷۴). **رمز و داستان‌های رمزی**، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- ۳- دبروین، ج.ت.پ. (۱۳۷۸). **حکیم اقلیم عشق**، ترجمه مهیار علوی مقدم و محمدجواد مهدوی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
- ۴- زرقانی، سید مهدی. (۱۳۷۷). «**افق‌های شعر و اندیشه سنایی غزنوی**»، کیهان فرهنگی، شماره ۱۴۵، صص ۱۹-۱۶.
- ۵- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۲). **پیر گنجه در جستجوی ناکجاآباد**، تهران: سخن.
- ۶- سلمی، عبدالرحمن. (۱۳۶۹). **مجموعه آثار**، به کوشش نصرالله پورجوادی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۷- سنایی، ابوالمجد مجدود ابن آدم. (۱۳۷۷). **حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه**، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۸- عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۸۳). **منطق الطیر**، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- ۹- فرخ‌نیا، مهین‌دخت. (۱۳۸۹). «**ساختار داستانی حکایتها در حدیقه سنایی**»، کاوش‌نامه، سال یازدهم، شماره ۲۱، صص: ۶۰-۳۹.
- ۱۰- فتوحی، محمود و محمدخانی، علی اصغر. (۱۳۸۵). **شوریده‌ای در غزنه**، تهران: انتشارات سخن.

۱۱- مدرس رضوی، محمدتقی. (بی تا). *تعلیقات حدیقه الحقیقه*، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.

۱۲- مشرف، مریم. (۱۳۸۹). *جستارهایی در ادبیات تعلیمی*، تهران: سخن.

۱۳- مولوی، جلال الدین محمد بلخی. (۱۳۷۴). *مثنوی معنوی*، تصحیح نیکلسن، به کوشش نصرالله پورجوادی، تهران: امیرکبیر.

References:

- 1- Barani, Mohammad, Golafshani, Rashid, 1391, the sea of educational and cultural parable, Educational literature bulletin, Fourth year, No 13
- 2- Poornamdarian, Taghi, 1374, the secret and secret stories, Tehran, educational-cultural Publications
- 3- Debarvin, J.T.P, 1378, Hakime Eghlime Eshgh, Translation of Mahyar Alavi Moghadam & Mohammad Javad-e Mahdavi, Mashhad, Astan-e Ghuds-e Razavi
- 4- Zarghani Mahdi, 1377, Horizon of poetry and thought of Sanaie Ghaznavi, Keyhan Farhangi No 145 pages: 16-19
- 5- Zarinkoob, Abdolhosein, 1372, an elder from Ganje seeking for nowhere, Tehran: Sokhan
- 6- Salmi, abdoallah, 1369, the collection of works, with the efforts of N. Poor Javadi, Tehran, Iran University Press
- 7- Sanayi, abolmajid majdud-e Ebne adam, 1377, Shari'at al-Tariqa, The correction of Mohammad taghi-e Modares Razavi, Tehran, Tehran University Publications
- 8- Atar-e Neishaboori, Faridoin, 1383, Mantiqu't-Tayr (The conference of Birds), The correction of Mohammadreza Shafiee Kadkani, Tehran, Sokhan
- 9- Farokhnia, Mihandokht, 1389, Storied structure of anecdotes in Hadiqat Sanayi, Kavoshnameh, Eleventh year, No 21

- 10- Fotuhi, Mahmood & Mohammadkhani, Aliasghar, 1385, A frenzy in Ghazneh, Tehran, Sokhan Publications
- 11- Modares Razavi, Mohammadtaghi Bita, Taaliqat-e Hadiqat al Haqiqa, Tehran, Scientific
- 12- Mosharaf, Maryam, 1389, Queries in educational literature, Tehran, Sokhan
- 13- Molavi, Jalaledin-e Mohammad balkhi, 1374, Masnavi Manavi, Niklson's reform, with the effort of N. Poorjavadi, Tehran, Amirkabir

